

سازمان سپاریا سرمقاله

تا دیروز که می گفتند تو سر پیازی یا تهش؟ می گفتم چه فرقی می کند؟! هر دو را دور می اندازند!! و حال کواکب هم که آشکارم نکرد که در این ورطه گرفتار خواهم شد که دوست شاعرم علیرضا، گفته است:

ما درس خواندیم و کسی دیگر است شاه

پس هر که غرقه گشت در این ورطه خر شدست

هسته پوریا طباطبایی

حرف اول

شاید خاطره باشد اما

سپار،

ریگر،

نیست.



باری، سرتان را درد نیاورم که مردم نگویند شرم باد این پیر را. اما از این جریانات که بگذریم باید بگویم گروه جدیداً روی کار آمده نشریه سپادیا همواره در سعی و تلاش اند تا شماره به شماره پیشرفت کنند اما:

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟

این سؤال دو وجه دارد. اول اینکه اگر عاقل این کار را کرده است پس حتماً سودی در این کار است که در قدیم نفهمیده اند و برایشان سؤال شده! اما وجه دوم این است که عاقل نمی دانسته که این کار پشیمانی می آورد و این کار را صرفاً برای کسب تجربه کرده است و اکنون می داند که این کار پشیمانی می آورد. پس یا باید کارش را بهبود بخشد و یا آن را رها کند. و این قصه حکایت ماست، که با کمک شما به بهبود می اندیشیم و نه رها کردن این کار. از اینکه این جمله کلیشه ای را می نویسم ناراحتم اما باید نوشت که:

دیگته نانوشته غلط ندارد

سخن دیگر اینکه بی شباهت بودن این نوشته به سرمقاله به دلیل استفاده از شیوه هیجان ناگهانی یا به قول دوستان غربزده شیوه سوپرایزینگ است که سرمقاله را پویاتر و خواندنی تر می کند. به هر حال از قدیم گفته اند:

دیگران کاشتند و ما خوردیم

ما بکاریم و دیگران بخورند

چه کسی اهمیت می دهد؟ ما که خرمان از پل گذشت! باقی اش خاطره و افسانه است؛ افسانه های دور و دراز؛ افسانه ی بزرگی ها و سروری ها؛ داستان سمینارها و زیر دریایی ها و خودروهای دست ساز؛ خاطره ی خوش دبیران مدبّر و از جنس خودمان، که حالا در دانشگاه بیشتر یادشان می افتیم. این همه افسانه را به چند می خرنند؟ اصلاً به ما چه ربطی دارد؟! ما، که بودیم تا بود؛ حالا که رفتیم، بودش نابود می شود و می رود پی کارش؛ هر چند که از پیش ترها هم به مویی بند بود، دست کم اما نامی بود؛ ظاهری بود؛ حالا اما نابود می شود؛ گویی که هیچ وقت نبوده. ولی به ما چه ربطی دارد؟! درس مان را خواندیم و رفتیم و دیگران هم می خوانند و می روند. ما را چه به مسائل اداری و سازمانی؟! اصلاً خودمان مشکل داشتیم! از درون معیوب بود؛ ماجرای رفت و آمدهای مدیریتی درون ماجرا، آن که می رفت و گروهش می ماند و دیگری که گروهش می رفت و خودش می ماند، همه و همه نوید نابودی را می داد. ولی باز هم به ما ربطی ندارد؛ این حس لعنتی به آن افسانه ها را هم چاره ای می کنیم! مثل عاشق زاری که از هر در می شنود که عقل را چاره کند و احساس را کنار بگذارد، ما هم عاقلانه از این بازی مسخره ی چندین و چند ساله بیرون می رویم. تا کی؟! خسته شدیم! تا کی نقل محافل دوستانه ی مان، تاریخ پایان این افسانه باشد، که فرداست یا پس فردا و یا احتمالاً سالهاست که تمام شده؟ تا کی مرگ مغزی این محبوب را ببینیم و دوستان خوش بین، به برگشتش ایمان داشته باشند و عذاب مان دهند؟! تمام شد رفت پی کارش! راحت! دیگر دستگاه های حیات بخشی در کار نیستند! و علائم حیات، رفته؛ نه ساختمانی دارد و نه مهر و امضای رئیسی؛ سازمان ملی پرورش استعداد های درخشان، منحل شد! همه چیز از آن معاونت پرورشی آموزش و پرورش شد؛ دیگر افسانه ای نیست؛ سپاد دیگر سازمان نیست؛ سپاد دیگر یک معاونت هم نیست؛ سپاد دیگر حتی شاد هم نیست! شاید، خاطره باشد اما، با عینک خوش بینی حتی:

سپاد، دیگر، نیست.

زاده شدن به تاریخ بیست و هفتم اردیبهشت ماه ۵۲ شمسی، بزرگ شدن در فضای پرهیجان انقلاب اسلامی.

که گاه با کیف کودکانه‌ای پر از اعلامیه پوششی بودن برای کارهای پدری و گه گاه هم بازی بودن با ادموند و آربی و آرش در محله‌ی بیست و پنج شهریور در تهران. بحران اول شدن و بیست گرفتن در هر آن چه که می‌شد در دوره‌ی دبستان.

راستی، یک بار هم بوسیدن دست امام به سال ۶۱...

بعدترک، سال ۶۲، رفتن به مرکز آموزش تیزهوش علامه‌ی حلی که قبل از تاسیس سازمان استعدادهای درخشان در سال ۶۶، زیر نظر معاونت آموزش استثنایی، عقب‌افتاده‌ها بود...

بزرگ شدن در فضایی سرشار از تکثر و تنوع در علامه حلی تهران و رفاقت... رفاقت با کلی رفیق که هنوز که هنوز است موی‌شان را با عالم و آدم عوض نخواهم کرد...

گرفتار شدن در گروهی سه نفره به سرپرستی جوانی مهندس که از جنگ برگشته بود و پروژه‌ی موشکی‌ش تمام نشده بود و طراحی و ساختن هواپیمای یک نفره‌ی غدیر-۲۴ و شاید هم جایزه

گرفتن در ۶۹، در چهارمین جشن‌واره‌ی اختراعات و ابتکارات خوارزمی که البته اول شدن در آن کم‌ترین فایده‌ی آن پروژه بود...

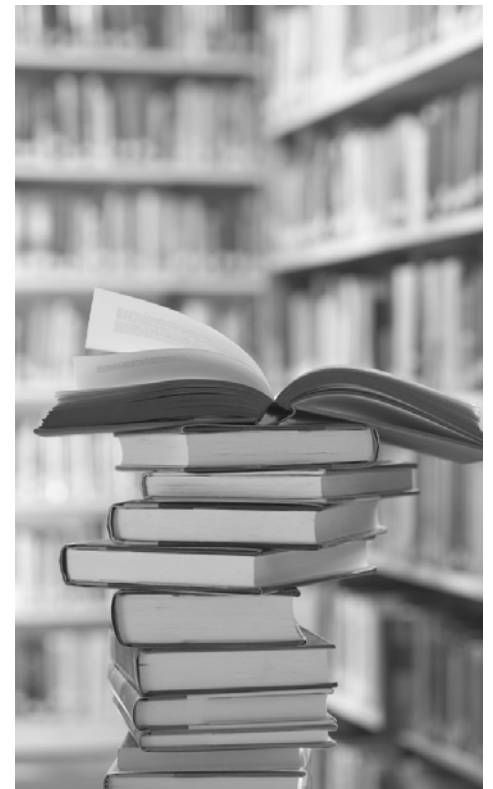
قبول شدن در رشته‌ی مهندسی مکانیک دانش‌گاه صنعتی شریف. کار کردن در پروژه‌ی هواپیمای دو نفره‌ی آموزشی غدیر-۲۷ و هم‌زمان گرفتن مدرک خلبانی شخصی (پی.پی.ال.) به عنوان جوان‌ترین خلبان شخصی کشور در آن سال‌ها، به سال ۷۱ تا پیرانم غدیر-۲۷ را به عنوان خلبان آزمایشی گروه...

عضو شدن در هیات مدیره‌ی موسسه‌ی خصوصی هواپویان به سال ۷۱ که قرار بود به

همت مردانی میان‌سال تر صنعت هوایی را به میان مردم ببرد...

رد شدن پروژه‌ی غدیر-۲۷ در مزایده‌ی داخلی و دولتی و عوض شدن دادن پروژه‌ی دولتی به یک شرکت خارجی! به سال ۷۲...

افسرده شدن و بازگشتن به جنین تولد، دبیرستان علامه حلی و معلمی و هم‌زمان راه انداختن معاونت پژوهشی دبیرستان و فعالیت در آن از سال ۷۲ تا ۷۴ که حاصلش چند مقام شد برای دوستان کوچک تر



آن روز و برادران امروزم در جشن‌واره‌های دانش‌آموزی خوارزمی...

راستی، مدتی هم کار کردن در هیات تحریریه‌ی نشریه‌ی روایت که مخصوص دانش‌آموزان و فارغ‌التحصیلان استعدادهای درخشان بود، از سال ۷۰ تا ۷۲.

و البته شاعر شدن در چندین دوره از دوازده دوره شب‌های شعر انقلاب اسلامی علامه حلی با آن مخاطب‌های فراوان و دوست‌داشتنی.

و خدمت‌گزار خدمت‌گزاران بودن در هیات خدمت‌گزاران اهل بیت از تاسیسش در سال ۷۰ تا همین حالا و به مدد ارباب تا ته کار...

بعدترک هم ساختن و نصب کردن یک تور خورشیدی در بشاگرد با همان برادران علامه حلی به سال ۷۹...

هم‌زمان نوشتن داستان و مقاله در شماره‌های میانی تا پایانی ماه‌نامه‌ی نیستان، از ۷۵ تا ۷۶. بعدتر سفری به ایالات متحده به سال ۷۹. راه انداختن سایت لوح به سال ۸۱ و سردبیری‌ش تا سال ۸۴... که در زمان خود پرمخاطب بود و ...

این وسط‌ها عضویت در هیات مدیره‌ی شرکت سوره پیام از سال ۸۱ تا ۸۲. داشتن یک کار تجاری شخصی از سال ۸۱ تا ۸۳ و شاید هم تا همین

افتخارات سمیاد نام بخشی است که می‌خواهیم در آن به فارغ‌التحصیلان موفق سمیاد بپردازیم.

در افتخارات سمیاد این شماره به زندگینامه آقای رضا امیرخانی می‌پردازیم که توسط خودشان نوشته شده است.

حالا...

ریاست هیات مدیره‌ی انجمن قلم ایران از سال ۸۴ تا ۸۶، ساختن سالن و کتاب‌فروشی انجمن قلم ایران، برگزار کردن جشن‌واره‌ی سلام بر نصرالله هم‌زمان با جنگ سی و سه روزه و فرستادن بزرگ‌ترین کاروان اهل فرهنگ ایرانی به لبنان به سال ۸۶ و سه نقطه‌های فراوان که اقل حسن‌ش شناختن آدم‌ها بود به قیمت هدیه‌ی دو سال از عمر...

و از همه شیرین‌تر، سفر به همه‌ی استان‌های کشور و بیست و دو کشور دنیا.

و حالا که برخی نویسنده‌ها می‌خوانند، منتشر کردن

۱- رمان ارمیا به سال ۷۴ که جایزه بیست سال داستان‌نویسی دفاع مقدس سال ۷۹ را گرفت و تقدیر ویژه‌ی اولین جشن‌واره‌ی مهر و دومین کتاب سال دفاع مقدس.

۲- مجموعه‌ی داستان ناصر ارمی به سال ۷۸

۳- رمان من او به سال ۷۸ که سال ۷۹ جزو سه کتاب برگزیده‌ی منتقدان مطبوعات شد و البته تقدیر ویژه‌ی دومین جشن‌واره‌ی مهر.

۴- داستان بلند ازبه به سال ۸۰

۵- سفرنامه‌ی داستان سیستان به سال ۸۲

۶- مقاله‌ی بلند نشت نشا به سال ۸۳

۷- رمان بیوتن به سال ۸۷ که برنده‌ی جایزه‌ی اول جشن‌واره‌ی حبیب غنی پور شد به سال ۸۸ و البته نامزد نمایشی جایزه‌ی جلال ارشاد بود در میان پنج گزینه‌ی نهایی که هیچ‌کدام جایزه نبردند

۸- گزیده‌ی یادداشت‌ها (ی ۸۱ تا ۸۴) به نام سرلوحه‌ها به سال ۸۷

۹- و مقاله‌ی بلند نفحات نفت به سال ۸۹

همه‌ی این زیادیه‌ها را نوشتن و آن کمی‌ها نوشتن... چه می‌ارزد برای کسی که خوب می‌داند هنوز کاری نکرده است...



Perth Modern School is an academically-selective co-educational public high school located in Subiaco, a suburb of Perth, Western Australia.

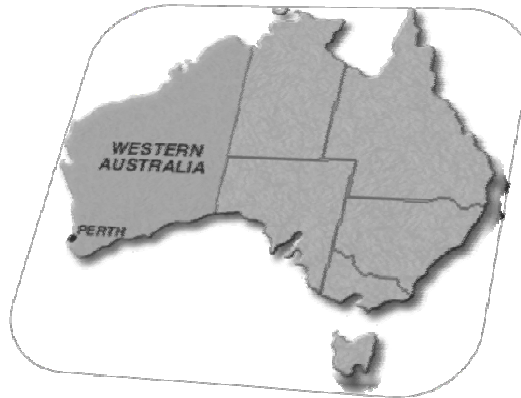
In 2011, Perth Modern School will become a purely academic selective school, catering for students with high academic ability. The first group of gifted and talented students commenced at Perth Modern School in 2007.

Perth Modern School also runs a specialized music program for students in Years eight to twelve. As well as Music, Perth Modern School offers a specialized ballet course with the Graduate College of Dance.

Perth Modern School runs a number of extra-curricular activities for the students, such as debating club, chess club, book club, homework study, drama club, fencing club and a number of other fun after and before school things to take part in.

All 65 teachers in Perth Modern are of highest qualification, and are obliged to take a test before they begin teaching the students, to make sure they are able to teach gifted and talented students.

Many of the students, as they are gifted and talented, participate in many national competitions such as national maths, science, English and poetry competitions.



Many students also attend university holiday courses, and courses set up for teenagers, such as the writers festival, national youth science forum, literature festival, mathematic Olympiad, solar car building course, art exhibitions, photography camp, national young leaders day conference, To get into Perth Modern School, students have to take an exam, consisting of five different sections; writing-which involves writing a story, poem, or essay on a picture of phrase given-, comprehension- which involves answering a series of questions about certain reading passages given, maths and science-which involves answering a sum of problem solving question, and patterns, or

non-verbal reasoning- which involves finding patterns in a series of symbols and finishing the pattern off. So far, there are 806 students attending Perth Modern.

لیلا چهلمی

ترجمه مقاله بالا، مدارس استرالیایی تیزهوشان در شهر پرت

المللی، مانند المپیاد ریاضی، علوم و حتی شعر، دارند.

در ایام تعطیلات، دانشگاه ها دوره هایی را برای جوانان ترتیب می دهند که بسیاری از دانش آموزان در این دوره ها شرکت می کنند. مانند جشنواره نویسندگان، گردهمایی علمی جوانان، جشنواره ادبیات، المپیاد ریاضی، دوره ساخت ماشینهای خورشیدی، نمایشگاه های هنری، اردوی آموزشی مهارت عکاسی و کنفرانس روز ملی جوانان.

برای ورود به چنین مدرسه ای در پرت باید امتحان داد که شامل پنج بخش می باشد:

۱. نوشتن که شامل نوشتن یک داستان، شعر یا مقاله در مورد یک عکس که به همراه یک عبارت می باشد.

۲. درک مطلب که شامل سؤلهایی درباره یک پاراگراف است.

۳. ریاضیات که باید به سؤلهای پاسخ داده شود.

۴. علوم که باید به سؤلهای پاسخ داده شود.

۵. استدلالهای عملیاتی شامل درست کردن مدلهایی که یافته ها را در آن مدلها به اثبات می رساند.

تا کنون ۸۰۶ دانش آموز در این مدرسه حضور داشته اند.

مدرسه "Modern Perth" یکی از دبیرستانهای دولتی مختلط است که گزینشی است و در محله ساییاکو، یکی از محله های حومه پرت، در غرب استرالیا قرار دارد. در سال ۲۰۱۱، این مدرسه صرفاً یک مدرسه علمی گزینشی خواهد شد و برای دانش آموزان با توانایی بالا تدارک دیده خواهد شد. اولین گروه از دانش آموزان تیزهوش و با استعداد در سال ۲۰۰۷ در این مدرسه آغاز به تحصیل کردند.

این مدرسه برای دانش آموزان ۸ تا ۱۲ سال یک برنامه تخصصی موسیقی نیز دارد. موسیقی در این مدرسه به طور تخصصی آموزش داده می شود و رقص باله را نیز آموزش می دهند و در پایان دیپلم عالی رقص را هم اعطا می کنند. همچنین این مدرسه برای دانش آموزان تعدادی برنامه آموزشی اضافی نیز دارد مانند انجمن خرد ورزی، باشگاه شطرنج، باشگاه کتاب خوانان، برنامه انجام تکالیف، کلوپ تئاتر، کلوپ شمشیربازی و سرگرمیهای دیگر که قبل یا بعد از کلاسها می توانند در آنها شرکت کنند.

تمام ۶۵ معلم این مدرسه از عالیترین تحصیل کرده ها هستند و آنها مجبور هستند که قبل از شروع تدریس امتحان بدهند تا اینکه مسئولین، مطمئن شوند که آنها توانایی کافی برای تدریس به بچه های تیزهوش را دارند. همچنین آنها توانایی لازم را برای تدریس به این بچه ها برای شرکت در مسابقات بین

کارنامه

صاحب امتیاز: سازمان مردم نهاد سپادیا

مدیر مسئول: امین اقرلو

سرمدیر: محمد حسین بلوچی سیرجانی

نویسندگان: رضا امیرخانی- امین اقرلو- محمد حسین بلوچی سیرجانی

حسین خراسانی- نیما شیروانیان- سید علی طبسی- سید پوریا طباطبایی

صنم گودمن

شاعر: مرحوم استاد قیصر امین پور

کاریکاتورست: شهاب الدین گودرزی

مترجم: لیلا جهرمی

ننه مقاله

مدیر مسئول

نمی دانم وقتی می خواهم مطلبی با عنوان ته مقاله بنویسم، باید چه بنویسم یا اینکه چگونه باید بنویسم. ولی خوب می دانم که باید بنویسم. تصمیم گرفتم در این شماره - که البته نخستین شماره ای است که به عنوان مدیر مسئول در اینجا می نویسم- کمی درد و دل کنم. کمی درباره ی نشریه بگویم و کمی هم گلایه کنم. اول گلایه می کنم، از آنهایی که درخواست های چندین و چندباره بنده را درباره ی دعوت به همکاری در نشریه دیدند و می توانستند کمکی بکنند و نکردند. به هر حال با کمک همان افراد اندکی که اعلام همکاری کردند و نامشان در کارنامه هم آمده موفق شدیم این چند صفحه را آماده کنیم. می دانیم که این چند صفحه کم و کاست های بسیاری دارد؛ ولی از همه شما برای رفع آنها دعوت به همکاری می کنیم. برای انتخاب یک نام و نشان (لوگو) مناسب هم با گوش باز آماده شنیدن پیشنهادهای شما هستیم.

sampadia.mag@gmail.com

نشانی راینامه ما:

به یاد استاد

مرحوم قیصر امین پور

ولی دل به پاییز نسپردیم

پر از خاطرات ترک خورده ایم

اگر خون دل بود ما خورده ایم

اگر داغ شرط است ما برده ایم

اگر خنجر دوستان، گرده ایم

همین زخم هایی که نشمرده ایم

از این دست عمری به سر برده ایم

سرا پا اگر زرد و پژمرده ایم

چو گلدان خالی لب پنجره

اگر داغ دل بود ما دیده ایم

اگر دل دلیل است آورده ایم

اگر دشمنی دشمنان، گردنیم

گواهی بخواهید اینک گواه

دلی سربلند و سری سر به زیر

حرکت قطره رو صفحه جیرخان

مهینه هلک کلپه‌سک و نیها شپروانیان

نوشته ای که می بینید چکیده ای است از مقاله علمی دوتن از دانش آموختگان سپاد. لازم به ذکر است که این دو تن با ارائه کار خود در همایش دانش آموزی انجمن فیزیک ایران موفق شدند معتبرترین جایزه این انجمن یعنی جایزه روزبه را از آن خود کنند.

می خواهیم رفتار یک قطره را که روی صفحه کاغذی در حال گردش است، بررسی کنیم. رفتار مورد نظر ما مسیر حرکت آن روی کاغذ میباشد و می خواهیم با آزمایش، معادله مسیر آن را به صورت تجربی به دست بیاوریم.

برای این کار صفحه ای را به صورت مناسب درجه بندی کرده و آن را به آرمیچر وصل میکنیم. سپس قطره را روی آن قرار داده و آن را میچرخانیم. بعد از چند ثانیه موتور را خاموش و از روی رد قطره نمودار شعاع به زاویه را رسم میکنیم. این کار را برای سرعتهای مختلف انجام داده و با ترکیب نمودارها معادله مسیر را به دست میآوریم. این معادله در دستگاه قطبی مسیر حرکت قطره را میسازد.

وبنامی نش و آبدارخانه

همچنین فراموشی

آن سازمان ملی، آن نهاد عالی، آن دیگ مغزهای جوشان، پرورش استعدادهای درخشان، در بعضی نسخ تیزهوشان، آن آرمان شهر و خلاقیت آباد، به اختصار سپیاد - دامت برکاته -

گویند به مثال کارخانه ای بود که استعدادهای را پس از طی مراحل، پرورش می داد و آموزش، درخشان تحویل می داد و خروشان، همچون قرص ویتامین ث جوشان.

همگان از او در شگفت بودند از جهت مقامات و کرامات. گویند نشانش مانند میدانی بود که پیکان ها (!) از آن بیرون زده به قصد اقصی نقاط گیتی، علی الخصوص بلاد غربی. بدین سبب عده ای به گرد آمده، صرفاً جهت خوشی و خنده، آن را نیک منحل ساختند.

نقل است روزی همان عده، به جهت کمبود جا و از فضای آمده، برای خالی نبودن عریضه، و آکشن ساختن قضیه، ساختمان چهار خانه اش را گرفتند، تابلویش برکنند و نامش «معاونت پرورشی» نهادند. از جمعیت یک صد تنی اش، سی تن به نیت «سی مرغ» نگاه داشته، با الباقی به رسم این روزگار «قطع همکاری» نمودند. اتفاقی سه در چهار و از تهی سرشار، که تنها به گوشه ای فتاده بود سپیاد نامیدند- رویم به دیوار- جمعیت به تحیر کف کردند، و ماندند در حکمت، و دلیل این حرکت، به آنان گفته شد سجده آورید و شکر ایزد گویند که هنر آن بود، که مهمانید در بزم این اتاق که قصد این بود، که تابلو یتان را سردر «آبدارخانه» بگوییم. نقل است آن سی تن به جماعت، شکر ایزد گفتند و نعمت، به سبب فرج بعد از شدت، و رحمت، پس از نمودن قدرت.